



## بررسی تطبیقی دغدغه‌های اجتماعی

### جبران خلیل جبران و نیما یوشیج

دکتر حسن مجیدی<sup>۱</sup>، سکینه صارمی گروی<sup>۲</sup>

#### چکیده

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج دو شاعر معاصر عرب و ایرانی، همواره دغدغه انسانی و به طور خاص غم اجتماع دارند، به گونه‌ای که جامعه و اجتماع از مهم‌ترین مضامین آثارشان به شمار می‌آید. جبران در سال (۱۹۳۱-۱۸۳۳م) در «البشری» لبنان متولد شد و از آغاز تولد تا مرگ در فقر و ناداری دست و پا زد و به همین خاطر به مقابله با تضاد طبقاتی و هر آنچه آرامش را از مردم می‌گیرد، برخاست. نیما یوشیج (۱۲۷۴-۱۳۳۸.ش) در یوش، دهکده نور مازندران متولد شد. وی نمی‌توانست درد و رنج و فلاکت مردمان هم عصر خویش را ببیند و بی تفاوت از کنار آنها بگذرد. نیما از شاعران انسانی و اجتماعی است؛ چراکه در لابه لای اشعارش امید و برکندن بنیان ظلم و جور به چشم می‌خورد. جبران در نوشته‌هایش به مسائل انسانی پرداخته است. او به مخالفت با تبعیض برمی‌خیزد، کشیشان زراندوز را به باد ریشخند و جدال می‌گیرد و آرزوی یک جامعه عاری از بردگی و ظلم قدرتمندان و ... دارد.

نیما نیز یک شاعر انسان‌گراست و مانند همتای خویش به بیان آلام جامعه و درد و رنج، فقر، فاصله طبقاتی و ... می‌پردازد و به یک جامعه مبتنی بر عدالت امید دارد.

هدف و مسأله اصلی در این پژوهش، بررسی و تحلیل تطبیقی دیدگاه نقادانه جبران خلیل جبران و نیما یوشیج نسبت به انسانیت، انسان دوستی، انسان‌گرایی، فقر، ظلم و ستم ظالمان، غم جامعه و ... است.

**کلید واژه:** ادبیات تطبیقی، جبران خلیل جبران، نیما یوشیج، غم اجتماع، فقر، فاصله طبقاتی، ظلم ستیزی

1- استادیار دانشگاه حکیم سبزواری (Majidi.dr@gmail.com)

2- کارشناسی ارشد دانشگاه حکیم سبزواری (s.saremi66@yahoo.com)

## مقدمه

عمده‌ترین وظیفه و کارکرد ادبیات تطبیقی - که معادل آن در انگلیسی "comparative literature" و کلمه هم معنای آن در زبان عربی "الادب المقارن" است - مقایسه و موازنه میان آثار ادبی پدید آمده در زبان‌های مختلف و تبیین موارد تشابه و تفاوت آن آثار از جنبه‌ها و زوایای گوناگون است. ادبیات تطبیقی از روابط ادبی ملل مختلف با یکدیگر و نیز از انعکاس و بازتاب ادبیات ملتی در ادبیات ملت یا ملل دیگر سخن می‌گوید (فخر، ۱۳۸۶، ۱۰۴). در بررسی تطبیقی آثار، می‌توان به چگونگی تاثیر و تأثر دیدگاه‌های فکری و نقاط وحدت اندیشه بشری در زمینه‌های مختلف پی برد (نصرت زادگان، ۱۳۸۷، ۱۷۵).

توجه به زندگی و وجود و به‌ویژه جامعه بشری و رواج مبانی والای بشری، آرمان خواهی، ستیز علیه فاصله طبقاتی، تلاش در پی ریزی جامعه‌ای مبتنی بر عدالت و محبت، از مسائل مهم در ادبیات معاصر به شمار می‌رود.

ادبیات معاصر ادبیاتی است که وجه بارز آن توده‌گرایی و ستیز طبقاتی و اجتماعی بوده است و این ادبیات به عنوان ابزاری در خدمت آرمان‌های انسان‌گرایی و تعهد ادیب و هنرمند در برابر وضعیت اجتماعی انسان است. شاعران و نویسندگان بسیاری آثار خود را در خدمت اجتماع و اعتلا و پیشرفت اندیشه بشری به کار می‌گیرند و مانند یک مصلح اجتماعی عمل می‌کنند.

جبران یک متفکر است، متفکری که اندیشه‌هایش پیرامون یک یا چند موضوع به هم وابسته می‌باشد. اکثر نوشته‌های او اعم از مقاله، نمایشنامه، نقاشی و... سخن از انسان و سرنوشت غم‌انگیز اوست. انسانی که زیر بار ظلم ظالمان و حاکمان مستبد به بردگی کشیده شد و یا اسیر و دربند سنت‌های نادرستی است که خود ساخته و پرداخته است.



پاریس رفت و پس از دو سال به بوستون برگشت.

در سال ۱۹۱۲م به نیویورک رفت و فرهنگستان ادبیات عرب را با جمعی از شاعران عرب تشکیل داد. بعد از چاپ کتاب *آلهة الأرض* در بیمارستان نیویورک درگذشت. پیکر او را به البشیری باز گرداندند و در زیر زمین صومعه "مارا سه سرکیس" جای دادند» (سابایارد، ۱۹۹۲: ۱۸).

«از آثار او می توان الموسیقی (موسیقی)، *عرائس المروج* (عروس دشت ها)، *الأرواح المتمردة* (ارواح سرگردان)، *الأجنحة المتكسرة* (بال‌های شکسته)، *المواكب* (کاروان ها)، *النبي* (پیامبر)، *یسوع بن الانسان* (یسوع پسر انسان)، *آلهة الأرض* (خدایان زمین) و... را نام برد» (جبر، ۱۹۹۴: ۲۰).

«و علی اسفند یاری (نیما یوشیج) فرزند خان زاده ای به نام "ابراهیم" در سال ۱۲۷۴ه.ش در یوش از روستاهای "نور" مازندران به دنیا آمد» (صدری و همکاران، ۱۳۸۳: ۷۳۷). «نیما می گوید: زندگی من در بین شبانان و ایلخی بانان گذشت، که به هوای چراگاه، به نقاط دور، بیلاق و قشلاق می کنند و شب بالای کوه دور آتش جمع می شوند» (آتشی، ۱۳۸۲: ۱۱). «بعد از تحصیلات مقدماتی، نیما به تهران آمد و در سال ۱۲۹۶ه.ش در بیست سالگی موفق به دریافت تصدیق نامه از مدرسه «سن لویی» شد و در آن مدرسه ادبیات، زبان فرانسه و نقاشی آموخت» (طاهباز، ۱۳۷۵: ۱۹).

«نظام وفا»، استاد ادبیات و از شااعران کهن گرا او را به خط شعر و شاعری انداخت و در حاشیه یکی از اشعار او نوشت: روح ادبی شما قابل تعالی و تکامل است و من مدرسه را به داشتن چنین فرزندی چون شما تبریک می گویم و نیما منظومه افسانه را به این شاعر ارمغان کرده است.

در سال ۱۳۰۰ه.ش نام خود را به نیما یوشیج تغییر داد و در همین سال با "عالیه جهانگیر" از خانواده "میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل" ازدواج کرد، بعد از تولد



زندگی ثروتمندان و فقیران حتی پس از مرگ و در قبرستان می‌پردازد؛ او در این قسمت، از طبقه ثروتمندی که حتی پس از مرگ می‌خواهند آرام‌گاهشان از زر و زیور خالی نباشد، می‌گوید:

انبوهی از انسان‌ها را در حرکتی آرام دیدم که موسیقی می‌نواختند و فضا از آواز و نغمه‌های غم‌انگیز پر بود.

جمعی با شکوه، بزرگ و گوناگون بودند. جنازه ثروتمندی قوی. پیکر مرده‌ای که بر دوش داشتند و زار

می‌گریستند و نوحه و شیون سر می‌دادند و به گورستان رسیدند و کشیشان به دعا و عطر افشانی پرداختند و نوازندگان به شیپور زدن مشغول شدند:

«استَلَفْتُ نَاطِرِي جَمَعَ غَفِيرٍ يَسِيرُ الْهَوِينَا تَتَقَدَّمُهُ الْمَوْسِيقِي وَ تَمَلُّ الْجَوَّ الْحَانَاً مَحْزَنَةً. مَوْكِبٌ جَمَعَ بَيْنَ الْفَخَامَةِ وَالْعَظْمَةِ وَ أَلْفَ بَيْنَ أَشْكَالِ النَّاسِ. جِنَازَةٌ غَنِيٌّ قَوِيٌّ. رِفَاتٍ مَيِّتٍ يَتَّبَعُهُ الْأَحْيَاءُ وَ هُمُ يَبْكُونَ وَ يُؤَلُّونَ وَ يَبْتُونُ بِالْهَوَاءِ الصُّرَاخِ وَ الْعَوِيلِ»  
(همان: ۲۷۱)

و در قسمت دیگر داستان، از مرگ انسان فقیری می‌گوید که ساده زیست و فقیرانه به خاک سپرده شد. او را کسی غیر از همسر و فرزند همراهی نکرد و تابوت چوبین او را در قبری دور از قبرهای ثروتمندان به خاک سپردند:

دو مرد را دیدم تابوتی چوبین بر دوش دارند و زنی دیگر کودکی شیر خواره بر دوش و لباسی کهنه

بر تن و به دنبال آن دو حرکت می‌کرد و بر گونه‌هایش اشک اندوه

سرازیر بود. به گورستان آمدند و نعش مرده‌ی خویش را در گوشه‌ای دور از

گورهای مرمین در

اعماق گوری به خاک سپردند و با آرامش خاصی بازگشتند.

من به شهر زندگان نگریستم و با خود گفتم این که از آن مردمان ثروتمند است و آنگاه به شهر مردگان نظری انداختم و گفتم این نیز از آن ثروتمندان است.

خدایا پس وطن بینویان کجاست؟

«رَأَيْتُ رَجُلِينَ يَنْقُلَانِ تَابُوتًا خَشَبِيًّا وَ وِوَاءَ هُمَا إِمْرَأَةٌ تَرْتَدِي أَطْمَارًا بِالْيَدِ وَ هِيَ حَامِلَةٌ عَلٰى مَنْكَبَيْهَا طِفْلاً رَضِيعًا. جِنَازَةً فَقِيرَ حَقِيرٍ، وَوَاءَهَا زَوْجَةٌ تَذْرِفُ دُمُوعَ الْأَسَى. وَصَلَ هَوْلَاءَ إِلَى الْمَقْبَرَةِ وَ أَدْعُوا التَّابُوتَ حَفْرَةً فِي زَاوِيَةٍ بَعِيدَةٍ عَنِ الْأَجْدَاثِ لِرُحَامِيَةٍ ثُمَّ رَجَعُوا بِسَكِينَةٍ مُؤَثَّرَةٍ. فَالْتَفَتُ إِذْ ذَاكَ نَحْوَ مَدِينَةِ الْأَحْيَاءِ وَ قَلْتُ فِي نَفْسِي تِلْكَ الْأَغْنِيَاءُ الْأَقْوِيَاءُ ثُمَّ نَحْوَ مَدِينَةٍ

الامواتِ وَ قَلْتُ هَذِهِ الْأَغْنِيَاءُ الْأَقْوِيَاءُ؟ فَأَيْنَ مَوْطِنَ الْفَقِيرِ الضَّعِيفِ يَا رَبُّ؟»

(جبران، بی تا: ۲۷۲)

«اد بیات جبران صبغه انسان گرایی دارد و در آثار او انسان، مطلق و از حدود زمان و مکان آزاد است»

(المعوش، ۱۹۹۹: ۵۸۹). موضوع اصلی آثار او لبنان، اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و یا بشریت به طور عام می باشد. جبران در مقاله‌ای با عنوان «نحن و انتم» که از متن‌های جاودانه در عرصه بیان دردهای اجتماعی و تاریخ بشر است به تقابل دو طبقه ثروتمند و فقیر، ستمگر و ستمدیده، شاد خواران و اندوهناکان، قدرتمندان و ضعیفان می پردازد و در بیان طبقه محروم از واژگانی نرم که با روحيات این طبقه سازگار است، استفاده می کند و آن گاه که از طبقه قدرتمند سخن می گوید، از واژگانی خشن.

او در این مقاله، خود و امثال خود را فرزندان غم و بدبختی می داند و ثروتمندان را فرزندان رفاه و شادکامی. آنها (فقیران) برای ثروتمندان خواهان مجد و عظمت هستند اما ثروتمندان برای فقیران فلاکت و بدبختی را:









علاوه بر این، جبران در مقاله «الکوخ و الکاخ» به فقر و ظلم طبقه ثروتمند بر فقیر می‌پردازد و از سپری شدن شبی در خانواده‌ای ثروتمند می‌گوید که مهمانی بزرگی همراه با سفره‌های رنگین برپا کرده‌اند و در قسمت دیگر داستان به توصیف همان شب در خانواده فقیری می‌پردازد که شب خود را در کنار آتشی ضعیف و با نانی خشک به صبح می‌رسانند.

شب شد و انواع لوسترها در کاخ می‌درخشید و خدمتکاران با لباس‌های مخملین بر درهای کاخ ایستاده و بر

سینه‌هایشان دگمه‌هایی درخشان نشسته بود و چشم به راه بودند تا مهمانان برسند. شب به نیمه رسید و سفره‌ای رنگین گسترده و همه نوع میوه‌های مرغوب و رنگا رنگ بر آن چیدند.

«جاء المساء و شَعَشَعَتِ الْأَنْوَارُ الْكُهْرِبَائِيَّةُ فِي صَرْحِ الْغِنَى. فَوَقَفَ الْخِدَامُ عَلَي

الْأَبْوَابِ بِمَلَابِسِ

مَخْمَلِيَّةٍ وَ عَلَي صَدْرِهِمُ الْأَزْرَارُ اللَّامِعَةُ يَتَنظَرُونَ مَجِيءَ الْمَدْعُوِينَ وَ

إِنْتَصَفَ اللَّيْلُ فَمَدَّتْ سَفْرَةً عَلَيْهَا كُلُّ مَا عَزَّ مِنَ الْفَاكِهِ وَ طَابَ مِنَ الْأَلْوَانِ»

(جبران، بی تا: ۳۰۰)

در ادامه داستان، سپری شدن همان شب را در یک خانواده فقیر به تصویر می‌کشد: مردی در آستان کلبه‌ای کوچک، لباس کارش را در آورد و در زد. در به رویش گشوده شد و به درون خانه آمد در حالی که لبخندی بر لبانش نقش بسته بود، سلام گفت.

آن گاه در کنار کودکانی که از آتش، گرما می‌جُستند، نشست. پس از اندکی

همسرش شام آورد

و همگی اطراف سفره‌ای نشستند و خوردن خوراکی ناچیز را آغاز کردند.









جبران از فقر می‌نالده اما نمی‌تواند خود را از چنگال آن رها سازد؛ چرا که خانواده‌ی او نیز از شدت فقر مردند و این امر برای وی نیز به ارث رسیده است. او در مقاله «خلیلی الفقیر» از دوستش که در فقر و نداری به دنیا آمد و با همان فقر بزرگ شد و ... سخن می‌گوید:

ای کسی که بر گهواره نگون بختی زاده شده‌ای! و در آغوش خواری پرورش یافته‌ای و در خانه استبداد به جوانی رسیده‌ای، تو که لقمه نان خشکت را با آه و ناله می‌خوری و آب گل آلودت را آغشته به اشک و خونابه دل می‌نوشی.

«یا من وُلِدت علی مَهْد الشَّقَاءِ و رِبیتَ علی أَحْضَانِ الذِّلِّ و شَبَّتَ فی منازلِ الاستِبداد. انت تَأْكُلُ خَبزِکَ ا لیا بس بِالتَّنْهَدِ و تَشْرَبُ مَاءَکَ العِکْرِ ممزوجاً با لدموعِ و العِبرَاتِ»  
(همان: ۲۹۸)

جبران خود در یک خانواده فقیر متولد و بزرگ شد و فقر را عامل اصلی بسیاری از معضلات انسان می‌داند.

با مطالعه آثار جبران می‌توان دریافت که وجود فقر در جامعه شرقی، شدیدترین نوع اختلاف طبقاتی را به همراه داشته است. در جامعه‌ی جبران تمایز طبقاتی، دو گروه فقیر و غنی را ایجاد نمود؛ گروهی که هیچ بهره‌ای از صورت مادی زندگی نبرده‌اند و حیات هر روز برایشان مشکل می‌آفریند و دسته‌ای دیگر که از داده‌های خداوندی سرمست بوده و از نعمات دنیوی اش بیش از حد بهره برده‌اند.

### ب- فقر در اندیشه نیما

حس همدردی با عنا صر فقیر و ضعیف جامعه یکی از ویژگی‌های اصلی شعر نیما است. نیما در منظومه‌های بسیاری، فقر و بد-بختی حاکم بر جامعه را ترسیم می‌کند و در قطعه «خانواده یک سرباز» به این فقر، آشکارا اشاره می‌کند:



«در همه قریه می شناسندش  
 بس فقیر است و فقر نامندش  
 با وجود این کس نمی خواهد  
 ذره‌ای از فقر، وز غمش کاهد»  
 ((یوشیج، ۱۳۷۰: ۹۲))

هر چند این قطعه را برای سربازهای گرسنه قفقاز سروده ولی می توان برداشت کرد که این در حقیقت بیان حال جامعه فقیر و استبداد زده نیما ست. نیما در قطعه «مادری و پسری» با صداقت مسائل را به تصویر می کشد و این او را از بقیه معاصرانش ممتاز می سازد. سروده‌ی او به توصیف مادری می پردازد که فرزندش را به امید بازگشت پدر، دلداری می دهد که او بر می گردد و غذا می آورد:

« فقر از هر چه که در بارش بود / داد آشفته در این گوشه تکان  
 مادری و پسری را بنهاد / پی نان خوردنی، اما کونان؟  
 قصه می گوید مادر ز پدر / یعنی از شوی که نیست  
 تا بیارآمد طفلک معصوم / می فریبید پسرش را مادر  
 می نماید پدرش را در راه / آی، آمد پدرت!؟  
 نان به زیر بغلش یا الله!؟ / از برای پسرش  
 پسرک باز پی دیدن نان / هر زمان چشم بر او می دوزد  
 در دل کومه همان گونه که بود / همیشه‌ای چند به هم می سوزد!؟»

((یوشیج، ۱۳۷۰: ۳۲۸))

نیما در این قطعه تصویری از جامعه فقیر را به نمایش می گذارد: پدری که برای کسب نان روزانه شان از خانه و خانواده دور شده و همسر و فرزند او هر لحظه امید بازگشت او را با دستی پر دارند.



اگر امت من در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و در میدان جنگ همگی کشته می‌شدند، می‌گفتم: طوفان و گردبادی تند بود که با عزم خود شاخه‌های سبز و خشک را با هم شکسته و مرگ زیر شاخه‌های فرو شکسته از طوفان، خوشتر از مردن بر بازوان پیری است.

«لو اشترکت امتی بحرب الأمم و انقرضت علی بکره ابیه فی ساحه القتال لقلت هی العاصفه العوجاء تهصر بعزمها الأغصان الخضراء و الیابسه معاً و إن الموت تحت أغصان العواصف لأشرف منه بین ذراعی الشیخوخه»

(جبران، بی تا: ۴۳۷)

جبران از مقاومت عزیزانش در برابر حاکمان مستبد و زراندوزان می‌گوید و مرگ آنها را بهتر از زندگی توأم با خفت و پذیرش خواسته‌های مستبدین می‌داند.

### مخالفت جبران با ظلم کشیشان

جبران خلیل جبران پیش از آنکه به حاکمان ستمگر به خاطر ظلم و ستمشان بر مظلومان حمله نماید، به کشیشان می‌تازد؛ چون آنان را نماینده مسیح و مسؤول نجات مردم می‌داند، در حالی که آنان با همدستی حاکمان به مردم ظلم می‌کنند. او اعتقاد داشت کشیشان دلبسته و وابسته دنیا بودند و حتی مردم را از دین حقیقی دور کردند. جبران مسیح را منجی بشری می‌داند و از او می‌خواهد که در برابر ستمگران و زراندوزان از آنها حمایت کند و آنهایی را که با نام دین ثروت اندوزی می‌کنند، نابود کند: ای مسیح زنده، بار دیگر بیا و دین فروشان را از معبد هایت بیرون کن؛ آنان معابد را

مانند غاری

قرار داده‌اند که مارهای فریب و نیرنگشان در آن پیچ و تاب می‌خورند.

ای مسیح قوی! دستانت را دراز کن؛ زیرا چنگال نیرومند ستم بر ما چیره شده یا

اینکه مرگ را به

سوی ما بفرست تا ما را به قبرهایمان راهنمایی کند؛ جائی که با اطمینان در سایه

صلیب تو آرام

بگیریم تا دوباره تو برگردی.

«یا یسوع الحی و اطرْد باعۃ الدین من هیاکلک، فقد جعلوها مغاورَ تتلوی فیها

أفاعی روغهم و احتیالهم.

أمدد یدک یا یسوع القوی و ارحمنا لأن ید الظلوم قویه علینا، أو أرسل الموت ليقودنا

الی القبور حیث ننام براحه مخفورین بظل صلیبک الی ساعه مجیثک الثانی»

( همان: ۱۱۶ )

جبران در بیان اتحاد حاکمان سیاسی و اربابان ادیان معتقد است که ارباب کلیسا توجیه گر قدرت حاکمان بوده‌اند و حاکمان ستمگر به واسطه آنان توانسته‌اند به ظلم و ستم پردازند. به این دلیل به کشیشان می‌تازد که معتقد است با ثروتمندان هم دست می‌شوند و خون مردم را می‌مکند و اموال مردم را به زور می‌گیرند:

اشراف زادگان، کاخ‌های خود را از اجساد و استخوان‌های پوسیده ستم دیدگان بر پا می‌کنند و کشیشان عبادت گاه‌ها و کلیسا را روی آرامگاه مؤمنان و پیروان خویش می‌سازند.

امیر، دستان برزگر را از پشت می‌گیرد و کشیش دستش را به جیب او دراز می‌کند.

حاکم خشم آلود به روستائیان نگاه می‌کند و کشیش با روی گشاده و لبخندهای شیطنت آمیز از آنان استقبال می‌کند در حالی که این گله‌های بی‌شبان میان خشم پلنگ و لبخندهای گرگ نابود می‌شوند:

«ابن الشرف الموروثِ بِنی قصره من أجسادِ الفقراءِ الضُّعفاءِ و الكاهنُ

فی الهیکلِ علی بُورِ المؤمنینِ المستسلمین. الامیرُ یقبِضُ علی ذراعِی الفلاحِ المسکینِ

و الكاهنُ یمدُّ یدَهُ الی جیبهِ.

الحاکمُ یُنظرُ الی ابناءِ الحُقُولِ عابساً و المطرانُ یلتفتُ نحوهم مبتسماً.

و بین عبوسه النمر و ابتسامه الذئب یفنی القطیع»

(جبران، بی تا: ۱۷۳)

او بارها در کتاب‌ها یش به مخالفت با کشیشان پرداخت و صفات زشتی را به آنان نسبت داد اما هرگز به

کلیسا حمله نکرد. به اعتقاد او کشیشان، جهان با این وسعت را به جایی تنگ تبدیل کرده اند.

(کشیشان) مردم را به مهربانی و خیر و نیکی دعوت می‌کنند دریغ از اینکه خودشان بویی از احساس و عاطفه و خیر و خوبی برده باشند:

از کسی کین مستانید تا شما را کیفر نهد. اما خود از کسانی که بدکاری‌های او را به ریش‌خند می‌گیرند، انتقام می‌گیرد و پیش از آن که مرگ آنان را از این جهان ببرد، به دوزخ می‌فرستد و چون با آنان سخن گوید، هر چند لحظه یک بار نفرین می‌کند. به بالا نگاه می‌کند (مغرورانه، به شما نگاه نمی‌کند). همواره اندیشه‌اش چون مارها اطراف جیب شما می‌خزد. به شما می‌گوید: فرزندانم، پسرانم! اما عاطفه پسری را هیچ احساس نمی‌کند و هرگز بر کودکی لبخند نمی‌زند و در آغوش نمی‌گیرد:

«يقول للناس مستشهداً:

لا تدينوا لثلاثاً تدانوا. و لكنّه يُدينُ بقساوةٍ جميعِ الذين يسخرون مكارهه، و يبعثُ بارواحهم الى الجحيم قبل أن يعدهم الموت عن هذه الحياه. يحدثكم رافعاً عينيه بين الأوتنة و الأخرى نحو العلاء أما فكرته فتظل مناسبة كالأفعى حول جيبكم.

يناديكم بقوله لكم: يا أولادى و يا أبنائى، و هو لا يشعرُ بالعاطفة الابويه

و لا تبتسمُ شفتاه لرضيع و لا يحملُ طفلاً على منكبيه»

(همان: ۱۸۴)

در جایی دیگر اعمال کشیشان را توصیف می‌کند که کشیشان، مردم را به تعاون

و کمک رسانی دعوت می‌کنند اما در اطراف خانه‌هایشان فقیران و نیازمندی است که خود به آنها توجه نمی‌کنند و جبران می‌گویند کشیشان در یک دست صلیب و در دست دیگر دل‌های مردم را دارند:

در معبد به شما توصیه می‌کند که دست بینوایان و نیازمندان را بگیرید حال آنکه پیرامون خانه خودش،

فریاد گرسنگان بلند است و گدایان و بینوایان هر لحظه به سوی او دست دراز می‌کنند، اما با گوشه‌چشمی هم به آنان نمی‌نگرد.

نیایش خود را می‌فروشد و اگر کسی خریدارش نباشد او را هم کافر و محروم از بهشت و نعمات اخروی تلقی می‌کند. ای مردم! از چنین آفریده‌ای بیمناکید کسی که خون ما بینوایان را می‌مکد.

کسی که با یک دست نقش صلیب را می‌کشد و با دست دیگر دل‌های شما را می‌گیرد. این همان کشیشی است که از وی انتظار خدمت دارید ولی سرور بر شما می‌گردد و چشم دارید که قدیس باشد اما ابلیس می‌شود:

«فِي الْهَيْكَلِ يُوصِيكُم بِالْفُقَرَاءِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ حَوْلَ مَنْزِلِهِ يَصْرُخُ الْجَائِعُونَ وَ أَمَامَ

عَيْنِيهِ تَمُدُّ أَيْدِي

الْبَائِسِينَ فَلَا يَنْظُرُ وَ لَا يَسْمَعُ... يَبِيعُ صَلاَتَهُ وَ مِنْ لَا يَشْتَرِي يَكُونُ كَافِرًا

بِاللّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ، مُحْرَمًا مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّعِيمِ.

هذا هو المخلوق الذي يخفيكم أيها المسيحيون. هذا هو الراهب الذي يمتص دماءكم أيها الفقراء. هذا هو الكاهن الذي يرسم إشارة الصليب بيمينه و يقبض على قلوبكم بشماله. هذا هو الاسقف الذي تقيمونه خادماً فينقلب سيداً و تطلبونه قديساً فيصير شيطاناً»

( جبران، بی تا: ۱۸۵ )

جبران مخالفت خود را با کشیشان ابراز می‌کند و همانگونه که اشاره شد در رابطه با کلیسا چیزی نمی‌گوید. او کشیشان را ظالمانی می‌پندارد که قصد ظلم به مردم محروم و بینوا را دارند اما از هر گونه کمکی به آنها دریغ می‌کنند.

### ب- ظلم ستیزی در اندیشه نیما

نیما از ظلم و ستم و اوضاع نا به سامان به تنگ آمده و می‌خواهد فریادی برآورد و این همه ظلم و ستم موجود را که جامعه از آن رنج می‌برد، نابود کند. این سروده حکایت از زوال دارد که نیما با حس آینده نگری خویش آن را در یافته‌است:

«وقت است نعره‌ای بر لب آخر زمان بکشد  
 سیلی بر این صحیفه بر این دودمان کشد  
 سیلی که ریخت خانه مردم هم چنین  
 اکنون سوی فراز گهی سر چنان کشد  
 بر کند این بنیان سست را  
 بر دارد از زمین هر نادرست را»  
 (یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۹۵)

نیما از جنگ امروز می‌گوید که طرفدار فقیران و محرومان جامعه است. به مردم می‌گوید که نتیجه این جنگ مرگ یا پیروزی و زندگی با مجد و عظمت است (که چه بسا بهتر از زندگی با خفت می‌باشد):

«جنگ امروز حامی ضعفاست / هر کجا می‌رود می‌زند فریاد  
 کای اسیران فقر و بدبختی / به شما رفت‌ای بسا بیداد  
 چند باید نشست سست و خموش / بندگی چند با دل نا شاد  
 به زمین رنگ خون بباید زد / مرگ یا فتح، هر چه بادا باد







مهم‌ترین موضوعات سروده‌های آنان ظلم و استبداد و نابرابری اجتماعی و ... است. سرنوشت انسان‌ها برای آنها مهم است و به عنوان یک مصلح اجتماع شعر می‌سرایند. جبران پس از مهاجرت به آمریکا و نیما به تهران و سپری کردن دوران فقر و نداری، به زندگی نسبتاً مناسبی دست یافتند اما هیچ وقت در نوشته‌های خود آن دوران دشوار را فراموش نکرده و از هر مناسبتی برای حمله به ثروتمندان ستمگر و دفاع از محرومان استفاده کردند.

این دو شاعر معاصر، مسائل انسانی و اجتماعی (فقر، فاصله طبقاتی و ...) را با یقین و اعتماد و شجاعت بیان می‌کنند؛ چرا که خود با آنها دست و پنجه نرم کرده و تجربه‌شان کردند. ازین رو مضامین انسانی در باب انسان و مشکلات روحی و روانی و مضامین اجتماعی در رابطه با فقر و ... بیشترین گستره را در اندیشه شاعران و نویسندگان تشکیل می‌دهد. آن دو به واقع غم اجتماع داشتند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



انتشارات زریاب.

- ۱۴- غسان، خالد (۱۹۸۳م) جبران فی شخصیته و ادبه. چاپ دوم. بیروت: موسسه نوفل.
- ۱۵- فخر، غلامرضا (۱۳۸۶ش) «جستاری در مضامین مشترک در ادبیات فارسی و عرب با رویکرد ادبیات تطبیقی»، مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۲.
- ۱۶- مختاری، محمد (۱۳۷۲ش) انسان در شعر معاصر، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.
- ۱۷- المعوش، سالم (۱۹۹۹م) الادب العربی الحدیث، چاپ اول، بیروت، دار الموسم.
- ۱۸- نصرت زادگان، نسترن (۱۳۸۷ش) «بررسی تطبیقی آثار صمد بهرنگی و شل سیلورستاین، مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت، سال دوم، شماره ۶.
- ۱۹- یوشیج، نیما (۱۳۷۰ش) مجموعه کامل اشعار نیما، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه.

